

داستان فرار دختر یک پدر بی‌بند و بار از خانه

8 تیر 1404

دختر نوجوانی که توسط پلیس دستگیر و به کلانتری منتقل شده بود، گفت که طلاق و ازدواج مجدد پدر و مادرش او را آواره خیابان‌ها کرده است.

دختر ۱۷ ساله‌ای که به خاطر رفتارهای نامتعارف در خیابان و فرار از منزل به کلانتری امام رضا (ع) مشهد هدایت شده بود، درباره سرگذشت تاسف‌بار خود به کارشناس اجتماعی کلانتری امام رضا (ع) مشهد گفت: پدرم مردی بی‌بند و بار بود و به خاطر رفتارهای خیانت‌آمیز در زندگی هیچ‌گاه نتوانست شرایط آرام و عاطفی را برای خودش فراهم کند و به همین دلیل چند بار ازدواج ناموفق داشت. من هم تک‌فرزند و حاصل چهارمین ازدواج او بودم.

پدرم اگرچه شغل آزاد داشت و از درآمد خوبی هم برخوردار بود، ولی مادرم نیز نتوانست روابط آزاد و غیراخلاقی پدرم را تحمل کند و به این دلیل هم زمانی که من کودکی خردسال بودم از او جدا شد و بدین ترتیب سرنوشت من نیز به سراب یک زندگی آرام گره خورد.

هنوز یک سال از ماجرای طلاق پدر و مادرم نگذشته بود که مادرم با مرد دیگری ازدواج کرد و مرا نیز با خودش به شهرستان برد. چند سال بعد، هنگامی که به سن نوجوانی رسیدم، متوجه نگاه‌های غیرعادی ناپدریم شدم که هر بار قصد داشت برایم مزاحمت ایجاد کند. موضوع را به مادرم گفتم، اما او تهدیدم کرد که این چرندیات را جای دیگری بازگو نکنم!

وقتی دیدم مادرم به حرف‌های من توجهی ندارد، سر ناسازگاری با ناپدریم گذاشتم، به گونه‌ای که او از رفتارهای خشن و فریادهای من خسته شد و تصمیم گرفت مرا به بهزیستی بسپارد. مادرم نیز که منتظر چنین فرصتی بود تا مرا از آن شرایط تلخ نجات دهد، با پیشنهاد او موافقت کرد و بدین ترتیب من در ۱۲ سالگی راهی بهزیستی شدم.

هنوز ۲ سال بیشتر از این ماجرا نگذشته بود که دوباره مادرم به سراغم آمد و مرا از بهزیستی تحویل گرفت. با وجود این، کینه و نفرت من از ناپدریم پایانی نداشت و نمی‌خواستم در کنار او زندگی کنم. به همین دلیل و با موافقت مادرم به شهر دیگری رفتم و در آنجا مشغول کار شدم.

در یک فروشگاه لباس فروشندگی می‌کردم که در همین روزها مورد توجه مردی متاهل قرار گرفتم. زمانی فهمیدم او متاهل است که دیگر دیر شده بود و من در آن سن و سال احساس می‌کردم او به من علاقه دارد و می‌تواند مرا خوشبخت کند چراکه هیچ‌گاه طعم جملات محبت‌آمیز و عاشقانه را در خانواده‌ام نچشیده بودم و از خلأهای عاطفی زیادی رنج می‌بردم.

متاسفانه آن مرد از ناآگاهی و احساسات کودکانه من سوءاستفاده کرد و بعد از آنکه چند ماه طعمه‌ای برای هوسرانی‌هایش بودم، به طور ناگهانی و با بهانه‌ای بیخود رهایم کرد. این موضوع چنان روح و روانم

را به هم ریخت که دچار افسردگی شدید شدم و برای مدتی در بیمارستان روان‌پزشکی تحت درمان قرار گرفتم.

در همین روزها بود که بعد از سال‌ها پدرم را پیدا کردم و به سراغش رفتم، اما او هم با زن دیگری ازدواج کرده بود و زندگیش اوضاع مناسبی نداشت. نامادریم وقتی فهمید که پدرم دختر دیگری داشته است به شدت با حضور من در خانه‌اش مخالفت کرد و درگیری بین آنها شروع شد. دیگر چاره‌ای جز فرار از خانه نداشتم!

دوباره بیماری روحی و روانی شدت گرفت و من در کوچه و خیابان‌های شهر سرگردان شدم که تا اینکه توسط نیروهای انتظامی به کلانتری منتقل شدم. اگرچه می‌دانم مسیر زندگی را اشتباه رفته‌ام و از رفتارهای خودم پشیمانم، اما هیچ آشیانه‌ای ندارم و در منجلا ب دست و پا می‌زنم.

در پی ادعاهای این دختر نوجوان و با دستور سرهنگ علی اصغر زرین‌کاسه رئیس کلانتری امام رضا (ع) مشهد، کارشناس اجتماعی با پدر این دختر نوجوان تماس گرفت تا او را به آغوش خانواده‌اش بازگردانند، اما پدر او حاضر به پذیرش دخترش نشد.